

# «مدیریت تخصص» ما نور استراتژیک ایران در منطقه خاکستری؟

## روزنامه اعتماد بررسی کرد

### حدیث روشنی

«ما به دنبال رفع تخصص و تنشها با آمریکا نیستیم؛ تلاش میکنیم که این تلاشها و تخصصها را مدیریت کنیم.» این عبارتی است که عباس عراقچی در کسوت وزیر امور خارجه ایران در اولین گفتوگوی رسمی خود بعد از رای اعتماد نمایندگان بر زبان آورد. او در تشریح رویکرد دستگاه دیپلماسی در دولت چهاردهم این را هم گفت که «در واقع ما در سیاست خارجی تلاش میکنیم که هزینه تخصصها را کاهش دهیم و تلاش میکنیم هزینههایی را که به مردم وارد میشود را کاهش دهیم و مدیریت کنیم. خیلی از این تنشها و دشمنیها ناشی از یکسری اختلافات دیدگاههای مبنايي است.»

عباس عراقچی در شرایطی روی کار آمده است که شرایط در منطقه و جهان در پیچیدهترین حالت ممکن است. این گزاره که او به عنوان دست راست محمدجواد ظریف در مذاکرات هسته‌ای دولت حسن روحانی نقش بسزایی در پیگیری مذاکرات بعد از خروج ترامپ از این توافق داشته است، گزاره درستی است. اما نباید این موضوع را از نظر دور نگه داشت که شرایط حاکم با آن زمانی که ایالات متحده به یکباره از برجام خارج شد، متفاوت است. عراقچی اگر در آن زمان با تمرکز بر پیامدهای مخرب این خروج باید شرایط غیرمترقبه پیش آمده را مدیریت میکرد، اکنون باید به صورتی کاملاً حساب شده چالشهای متعدد پیش روی خود را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد. به نظر میرسد کلیدواژه «مدیریت تخصص» زاییده موقعیتی بحرانی است که اگر نشود آن را حل کرد در حداقلیترین شرایط ممکن باید آن را مدیریت کرد. بازگشت محمدجواد ظریف نیز به دولت بعد از آن خداحافظی پرحاشیه آن هم در روزی که اعضای هیات دولت چهاردهم با رهبر انقلاب دیدار داشتند

مجددا توجهات را به آنالیز رویکرد سیاست خارجی دولت چهاردهم معطوف کرد. عباس عراقچی و محمدجواد ظریف را به عنوان معماران برجام می‌شناسند. هرچند که در دولت پزشکیان یکی در کسوت وزارت و دیگری در بر صندلی معاونت تکیه زده است. اگرچه به تعبیر برخی صاحب‌نظران بازگشت محمدجواد ظریف به عنوان بازوی راهبردی دولت چهاردهم نمی‌تواند حامل پیامی خاص برای طرفهای خارجی باشد، اما نمی‌توان از جای‌گذاری برجسته‌ترین دیپلمات‌های تاریخ جمهوری اسلامی ایران در مهم‌ترین معاونت‌ها نیز به راحتی عبور کرد؛ هرچند که معاونت‌های ریاست‌جمهوری را رسماً نمی‌توان جزو تیم دستگاه دیپلماسی تلقی کرد اما به نظر می‌رسد چینش‌های اخیر در دولت چهاردهم کاملاً حساب شده و هوشیارانه صورت گرفته است. گفتنی است که با حکم مسعود پزشکیان، مهدی سنایی سفیر اسبق ایران در روسیه و همچنین مشاور ایشان در ماراتن انتخابات، به عنوان معاونت سیاسی رییس‌جمهور منصوب شدند.

«اعتماد» درباره سیگنال‌های بازگشت محمدجواد ظریف و واکاوی کلیدواژه «مدیریت تخاصم» که از آن به عنوان راهبرد دستگاه دیپلماسی دولت چهاردهم در قبال ایالات‌متحده تعبیر می‌شود با امیرعلی ابوالفتح کارشناس مسائل آمریکا گفت‌وگو کرده است.

ابوالفتح در پاسخ به این سوال که چه تحلیلی می‌توان از کاربرد کلیدواژه «مدیریت تخاصم» توسط عباس عراقچی وزیر امور خارجه در قبال آمریکا و در شرایط فعلی داشت، گفت: این جمله اگرچه از زبان آقای عراقچی به عنوان وزیر امور خارجه عنوان شده است اما راهبرد جدیدی نیست. راهبردی است که حداقل در دو دهه اخیر اجرا می‌شده است؛ حتی بدون اینکه عین این عبارت استفاده شود. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با ایالات‌متحده بر همین مبنا استوار بوده است. جمهوری اسلامی ایران نه می‌خواهد و نه می‌تواند تنش‌زدایی کند و نه می‌خواهد که تنش‌ها تشدید شود. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید:

**امیرعلی ابوالفتح ، کارشناس مسائل  
آمریکا :**

# عراقچی و ماموریت رفت و برگشتی میان دو الگوی تنش‌زایی و جلوگیری از تشدید تنش

بازگشت محمدجواد ظریف به عنوان زوج دیپلماتیک آقای عراقچی در مذاکرات هسته‌ای آن‌هم در شرایط فعلی حامل پیام یا سیگنال خاصی در داخل یا برای طرف‌های اروپایی خواهد بود؟ تحلیل و برداشت شما از این رفت و برگشت چیست؟

این موضوع را باید از دو منظر تحلیل کرد؛ تحلیل اول مربوط به سیگنال‌های داخلی این بازگشت است. جدای از اینکه آقای عراقچی به عنوان مذاکره‌کننده ارشد و معاون سیاسی آقای ظریف در دولت‌های پیشین بودند، اکنون ایشان به عنوان وزیر امور خارجه معرفی شده است. بازگشت آقای ظریف این پیام را مخابره می‌کند که با وجود نقدهایی که به برجام وجود داشته و دارد و گفته می‌شود که برجام در واقع ایراداتی داشته است اما کلیت این موضوع کنار گذاشته نشده است. اگرچه سمت جدید ایشان ارتباطی با دستگاه دیپلماسی ندارد اما این پیام را به درون کشور می‌رساند که عملکرد آقایان ظریف و عراقچی در زمان برجام به گونه‌ای منفی و نامطلوب نبوده است که از سیاست کنار گذاشته شوند. این پیامی است به مخالفین سرسخت داخلی برجام. از این مخالفان تحت عنوان دلوایسان یاد می‌شود. در واقع این پیام را می‌دهد که آقای عراقچی تا اندازه‌ای مورد تایید است که حضورشان در این سمت توسط رهبر انقلاب نیز تایید شده است. همه می‌دانند که تعدادی از وزارتخانه‌ها هستند که نظر رهبر انقلاب در این وزارتخانه دارای اهمیت است. ایشان نیز در سخنرانی اخیرشان این موضوع را عنوان کردند که تعدادی از وزرا را تایید کردند و تعدادی از وزرا را تاکید کردند و تعدادی را نیز نمی‌شناختند. به نظر می‌رسد آقای عراقچی جزو وزرای مورد تایید رهبری هستند یا مورد تاکید. آقای عراقچی شخصیت ناشناخته‌ای برای رهبری نیستند. بنابراین اینکه یکی از افراد کلیدی مذاکرات برجام برای وزارت خارجه انتخاب می‌شوند برای داخل حاوی پیام‌هایی است. اما برای خارج خیلی حائز اهمیت نیست. مقامات خارجی وزیر امور خارجه را می‌شناسند. اینکه اکنون محمدجواد ظریف یعنی وزیر امور خارجه سابق در چه سمتی منصوب شده است آن هم در سمتی غیردیپلماتیک برای

طرفه‌های خارجی ما اهمیتی ندارد. اگر ایشان دبیر شورای عالی امنیت ملی بودند یا حتی وزیر دفاع می‌شدند این امکان وجود داشت که حامل پیام‌هایی نیز برای کشورهای مرتبط باشد. اما سمت معاونت راهبردی ریاست‌جمهوری ارتباطی به مسائل دیپلماتیک ندارد. در خارج از کشور خیلی مهم نیست که آقای ظریف در چه سمتی هستند. آقای عراقچی و دستگاه دیپلماسی را می‌شناسند. کسانی که با موضوع هسته‌ای ایران سر و کار داشتند می‌دانستند فارغ از اینکه آقای امیرعبداللهیان و حتی آقای علی باقری اگر مخالف برجام هم نبودند موافق این توافق هم نبودند؛ سیاست خارجی توسط نهاد شورای عالی امنیت ملی ریل‌گذاری می‌شود. بنابراین برای این کشورها خیلی اهمیتی نداشت که آقای امیرعبداللهیان وزیر امور خارجه باشد یا آقای ظریف یا آقای عراقچی. از این جهت نیز برای خارجی‌ها تفاوتی ندارد. مهم این است که رویکرد دستگاه دیپلماسی ما در دولت جدید و با وزیر امور خارجه جدید چه خواهد بود. اکنون به نظر می‌رسد رویکرد وزیر امور خارجه دولت چهاردهم با وزرای پیشین تفاوت ماهوی ندارد. حتی در زمان وزارت آقای امیرعبداللهیان نیز تفاوتی نداشت چه رسد به آقای عراقچی. به این دلیل که مقامات خارجی می‌دانند وزیر امور خارجه مجری نهادهای تصمیم‌ساز است و خود تصمیم‌گیرنده نیست. بنابراین پیام داخلی بازگشت آقای ظریف به دولت دارای اهمیت بسیاری است، اما در خارج این موضوع اهمیتی ندارد. ایشان به سمتی منصوب شده‌اند که در حوزه بین‌الملل شناخته‌شده نیستند. مگر اینکه شاهد اظهاراتی از طرف آقای ظریف به عنوان معاون رئیس‌جمهور باشیم که این دیدگاه را تایید یا تکذیب کند.

**در راستای واکاوی کلیدواژه «مدیریت تخصص» که آقای عراقچی در روزهای ابتدایی آغاز به کار در دولت در قبال آمریکا از آن استفاده کردند، چه برداشتی می‌توان داشت؟ اساساً رویکرد ایشان را چگونه می‌توان پیش‌بینی کرد؟**

این جمله اگرچه از زبان آقای عراقچی به عنوان وزیر امور خارجه عنوان شده است اما راهبرد جدیدی نیست. راهبردی است که حداقل در دو دهه اخیر اجرا شده است بدون اینکه عین این عبارت استفاده شود. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با ایالات متحده بر همین مبنا استوار بوده است. جمهوری اسلامی ایران نه می‌خواهد تنش‌زایی کند و نه خواهان تشدید تنش هست. زمانی که نمی‌شود تنش‌زدایی کرد و از طرفی نمی‌خواهیم تنش‌زایی نیز صورت بگیرد به مدیریت تنش یا مدیریت تخصص می‌رسیم. بنابراین این سیاست تا پیش از این نیز جاری

و ساری بوده است. فرض کنید ایران و آمریکا خصومت شدیدی با یکدیگر دارند. ما به آمریکا شیطان بزرگ می‌گوییم و آمریکا ما را محور شرارت خطاب می‌کند. هر اقدامی که بتوانند علیه ایران انجام می‌دهند، از تحریم و ترور گرفته تا باقی اقدامات اما در همین حال ایران و آمریکا بر سر موضوعاتی با یکدیگر توافق یا همکاری نیز دارند. از جمله کنفرانس بن برای آینده افغانستان یا مذاکراتی که در بغداد میان ایران و آمریکا انجام شد؛ حتی برجام. در دولت پیشین توافقی تحت عنوان برجام انجام شد و وزرای خارجه دوطرف 15 ساعت در يك اتاق مذاکره کردند. همان زمان هم نه تنش‌زدایی اتفاق افتاد و نه تشدید تنش رخ داد. اکنون نیز در شرایطی که بعد از عملیات 7 اکتبر ایجاد شده یا حتی قبل‌تر تا لحظات آخر گزینه حمله نظامی به ایران و جنگ در آمریکا وجود داشت. آن پهباد جاسوسی متعلق به آمریکا به مرزهای ایران تجاوز کرده بود توسط ایران سرنگون شد؛ به نقل از جان بولتون مشاور امنیت ملی آمریکا تمامی آمادگی‌ها برای حمله به ایران ایجاد شده بود و حتی بیانیه بعد از حمله نیز نوشته شده بود. اما در لحظه آخر ترامپ مخالفت کرد. زمانی ایران می‌خواست بعد از ترور شهید قاسم سلیمانی پاسخی نظامی بدهد اما به گونه‌ای عمل کرد که سربازان امریکایی کشته نشوند. در مقابل رییس‌جمهور آمریکا به گونه‌ای واکنش نشان داد که جنگی رخ نداد. علی‌رغم اینکه تهدید کرده بود 52 نقطه ایران را هدف قرار می‌دهد. بنابراین نه ایران و نه آمریکا خواهان تشدید تنش نیستند در عین حال هیچ يك از طرفین نمی‌خواهند و نه می‌توانند تنش‌زدایی کنند. نه جمهوری اسلامی می‌تواند ماهیت خود را تغییر دهد و نه ایالات متحده می‌خواهد این اتفاق بیفتد. لذا نه به سمت آشتی حرکت خواهیم کرد و نه می‌خواهیم به سمت درگیری و تشدید تنش برویم. این فضا باعث می‌شود که در دو سر طیف رویکردی به نام مدیریت تخاصم عنوان شود. در زمان آقای پزشکیان این رویکرد دنبال می‌شود. در زمان آقای ریسی و روحانی و آقایان احمدی‌نژاد و خاتمی و هاشمی‌رفسنجانی نیز این‌گونه بوده است. در تمام این سال‌ها ما این مسیر را طی کرده‌ایم. اکنون که این واژه توسط آقای عراقچی مطرح شده است به معنای نو بودن این راهبرد نیست. رویکردی قدیمی است فقط واژه‌سازی و ادبیاتی که ایشان استفاده کردند جدید است.

درمورد بحث برجام آقای عراقچی در گفت‌وگوی رسمی که در صداوسیما داشتند عنوان کردند که برجام 2015 قابل احیا نیست. در پس این جمله می‌توان این برداشت را داشت که تیم دیپلماسی دولت چهاردهم به دنبال توافق جدیدی است؟ آیا توافقی متفاوت از برجام در راه است؟

اولا باید مشخص کنیم که وقتی می‌گوییم امکان احیای برجام وجود ندارد از طرف چه کسی امکان این احیا وجود ندارد. از طرف ایران؟ ایران که همین حالا عضو برجام است. به تعهدات خود عمل نمی‌کند اما به لحاظ حقوق بین‌الملل از جمله کشورهای مشارکت‌کننده در این توافق است. ایران و روسیه و چین و سه کشور اروپایی عضو برجام هستند و آمریکا عضو این توافق نیست. زمانی که می‌گوییم برجام قابل احیا نیست به این معنا است که ایالات متحده نمی‌خواهد احیا شود نه اینکه ایران نخواهد. به این دلیل که ایران اکنون عضو برجام است. در زمان سه ساله ریاست بایدن بر کاخ سفید نیز و اکنون نیز که ریاست جمهوری او در ایالات متحده رو به پایان است همچنان به برجام برنگشتیم این یعنی آمریکا خواهان احیای برجام نیست. عبارت آقای عراقچی به این معنا نیست که ایران نمی‌خواهد برجام احیا شود. دوم اینکه زمانی که امریکایی‌ها خواهان احیای برجام نیستند چه باید کرد؟ راه اول این است که هر دو کشور راه خود را بروند مانند شرایطی که اکنون در آن قرار داریم. این یک راهبرد است و تاکنون نیز این‌گونه بوده است. راه دومی نیز وجود دارد و آن اینکه آقای عراقچی شکل‌های دیگری از توافق را مدنظر قرار دهد. مانند اضافه شدن متمم‌هایی به سند برجام 2015. این می‌تواند یک راهکار باشد. به این صورت که تعدادی از خواسته‌های ایران و تعدادی از خواسته‌های امریکایی‌ها در این توافق لحاظ شود. یا تبصره‌هایی یا الحاقیه‌هایی پیوست شود. به عقیده من جمهوری اسلامی این راهکار را می‌پذیرد. پیش از این نیز قرار بود تحقق پیدا کند. آن طرحتی که آقای باقری عنوان کردند و اعلام کردند که به زودی همه‌چیز حل خواهد شد و گفتند که توافقی با میانجیگری جوزف بورل قرار است نوشته شود، شاید در همین قاب قابل تبیین باشد. بدین صورت که در برخی از بندهای برجام اصلاحیه‌های کوچکی انجام می‌شود. ایران برای این موضوع آماده است اما این امریکا است که آماده نیست. امریکا می‌گوید که برجام 2015 را کنار بگذاریم و توافق جدیدی را امضا کنیم. یا برجام 2015 را به قدری تغییر دهیم که از ماهیت خود خارج شود. ایران آماده مذاکره بر سر موضوعات محل اختلاف است اما اینکه این اختلافات چگونه رفع شود هنوز مشخص نیست. باید این موضوع را نیز در نظر داشته باشیم که دولت جدید به تازگی مستقر شده است. باید در میان مقامات این موضوعات بررسی شود. در امریکا نیز انتخابات پیش رو است. جنگ اوکراین و جنگ غزه همچنان ادامه دارد. هنوز پیش‌بینی مسائل با وجود متغیرهای مذکور زود است. موضع‌گیری آقای عراقچی درست است اما فعلا در حد یک طرح پیشنهادی است از این جهت که نهادهای حاکمیتی باید طرح‌های مختلف را بررسی کنند تا ببینند که امکان رسیدن به یک

توافق جدید یا سهمی جدید از ماجرا به وجود خواهد آمد یا خیر. البته که توافق جدید به معنای ایجاد يك سند جدید نیست. ایران این آمادگی را پیش از این داشته است. مذاکراتی که در وین انجام شد و نامه نگاری و مکاتباتی که در این زمینه برقرار شد حکایت از آمادگی ایران داشت اما نه به گونه‌ای که آمریکا به دنبال آن است. آمریکا به دنبال برجام پلاس و برجام‌های 2 و 3 است. به این معنا که اکنون ایران برجام پلاس را بپذیرد و متعهد شود که با برجام‌های 2 و 3 این روال ادامه پیدا کند. یعنی جداول زمانبندی برجام تغییر کند که اگر مثلاً برجام در 2015 به عنوان مثال زمان گریز يك سال بود، الان این زمان گریز به 5 سال برسد. بعد از آن مذاکرات جدیدی درباره مسائل موشکی و منطقه‌ای و پهپادی نیز داشته باشیم. این دیگر آن توافق قبلی تحت عنوان برجام نیست. توافق جدیدی است که فضای متفاوتی دارد. ایران با این شرایط همچنان فاصله زیادی دارد و بعید است که این مواضع امریکایی را بپذیرد. امریکایی‌ها نیز تا زمانی که چنین تعهداتی را از ایران نگیرند پای میز مذاکره نخواهند آمد.

**آقای عراقچی در رابطه با رویکرد دایمی ایران در قبال آمریکا معتقد بودند که یکسری مسائل مبنایی میان تهران و واشنگتن وجود دارد که حل شدنی نیست. این در راستای همان ایده مدیریت تخاصم قابل ارزیابی است؟**

دقیقا به همان دلایل مبنایی شرایط آشتی میان ایران و آمریکا وجود ندارد، چراکه آمریکا خواهان این است که ایران به شرایط قبل از بهمن 1357 بازگردد. واشنگتن به دنبال این است نگاه ایران به مسائل منطقه‌ای و جهان اسلام و نظام بین‌الملل و حتی این کشور به زمان قبل از انقلاب بازگردد. اگر ایران این خواسته‌ها را بپذیرد آشتی ممکن خواهد شد. اینها ادعاهای مایک پمپئو وزیر امور خارجه ترامپ بود. او 13 شرط گذاشت و مدعی بود که ایران این شروط را بپذیرد و از نگاه او ایران با پذیرش این شروط به کشوری نرمال تبدیل خواهد شد. کشور نرمال مانند کشورهای کویت و اردن. اردن نه ارتباطی با جبهه مقاومت دارد، نه دنبال نابودی اسرائیل است و نه خواهان اخراج آمریکا است و بالعکس دنبال کم‌هایی از این کشور نیز هست حتی برای آمریکا پایگاه‌هایی نیز احداث می‌کند. بنابراین به دنبال بقای نیروهای امریکایی در منطقه است. ایران از نگاه امریکایی باید به کشوری به این شمایل تبدیل شود. در مراحل بعدی تحمیل ایده‌های حقوق بشری خود نیز بر ایران را دنبال خواهد کرد.

یا بالعکس ما انتظار داشته باشیم که امریکا به کشوری مانند دانمارک یا ایسلند تبدیل شود که نه به دنبال نقش‌آفرینی در منطقه باشد، نه دنبال حمایت از اسرائیل باشد، عملاً امکان‌پذیر نیست. این موارد همان موضوعات مبنایی هستند که آقای عراقچی روی آنها به عنوان مسائل غیرقابل حل تأکید دارد. این موانع نیز جدید نیستند و از 45 سال پیش به تدریج تلمبار شده است. طی این سالها نیز تلاش بر مدیریت تنشها بوده است. در هیچ دولتی نیز رفع نگرانی‌های امریکایی‌ها دنبال نشده است. حتی به قول برخی جریان‌ها «غرب‌گراترین» نیروهای مذاکره‌کننده در درون حاکمیت هم که برخی این برجسب را به آنها می‌زنند، از نظر امریکایی‌ها آن‌قدر انقلابی هستند که نمی‌شود با آنها درباره این مسائل وارد مذاکره شد. مثلاً آقای خاتمی در مصاحبه‌ای که با سی‌ان‌ان داشتند عنوان کردند که دیوار ویتنام باید تخریب شود. از آبراهام لینکلن تحت عنوان شهید نام برد. دولت ایشان هم که به دلیل ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها در سازمان ملل، مورد تشویق قرار گرفت محور شرارت نامیده شد. حتی آقای ظریف هم جز افرادی نیستند که از نگاه امریکا ایران را به قبل از انقلاب 57 برگردانند. آقای ظریف دو بار تحت تحریم‌های امریکا هم قرار گرفته است. هیچ وزیر خارجه‌ای در ایران تحریم نمی‌شود. اما ایشان که تعدادی از جریان‌های مخالف به او برجسب غرب‌گرایی می‌زنند، توسط امریکا تحریم شد. بنابراین این موانع وجود دارند و هیچ چشم‌اندازی برای حل آنها وجود ندارد.

آقای عراقچی در شرایطی سکان دستگاه دیپلماسی را به دست گرفته که هم در منطقه و هم در نقاط مختلف جهان تحولات پیچیده‌ای در جریان است. شرایط ایران با آن سالهایی که برجام منعقد شد نیز متفاوت است. ایران در زمینه مسائل هسته‌ای و به لحاظ سطح غنی‌سازی و بنا بر گزارشات رسمی آژانس پیشرفت‌های فراوانی داشته است. در منطقه نیز تحولات به سمت و سویی رفته است که نقش برجسته ایران غیرقابل انکار است. شرایط کنونی و پیش روی دستگاه دیپلماسی می‌تواند به اهرمی برای چانه‌زنی در رایزنی با طرف‌های غربی تبدیل شود یا چالشی به چالش‌های موجود مقابل آقای عراقچی اضافه خواهد کرد و به دنبال آن شرایط را پیچیده‌تر خواهد کرد؟

پاسخ به این سوال هم منفی است و هم مثبت. امریکایی‌ها اگر احساس کنند ایران دچار ضعف شده است فشارها را تشدید خواهند کرد. آن‌قدر این فشارها را افزایش می‌دهند تا کشور را از درون متلاشی کنند تا به هدف خود که بازگشت ایران به قبل از 57 است دست یابند. به این

راحتيها دست بردار ايران نخواهند بود. مثلا اگر مساله هسته‌اي حل شد ديگر پرونده بسته خواهد شد. بعد از آن درمورد موشك و پهپاد مطالبه مي‌کنند و بعد هم منطقه و حزب‌الله و بعد هم حقوق بشر و... در عين حال هرچه قدرت ايران افزايش پيدا کند امکان چانه‌زني نيز افزايش پيدا مي‌کند. من معتقدم که اگر ايران به تعهدات برجامي عمل مي‌کرد و قانون راهبردي مجلس تصويب نميشد امريکاييها حتي حاضر نبودند وزير خارجه خود را به وين بفرستند و در اتاقي وارد مذاکره شوند. چه چيزي باعث شد که نامه‌نگاريها به مدت 6 تا 7 ماه ادامه پيدا کند؟ به اين دليل بود که به تعبير آنها ايران در حال نزديک شدن به ساخت بمب اتمي است. اگر ايران همچنان غني‌سازي 3درصدي را دنبال مي‌کرد به ايران نمي‌آمدند و وارد مذاکره هم نميشدند. البته فقط موضوع هسته‌اي نيست که بايد پيشرفت داشته باشد. پيشرفت اقتصادي هم بايد صورت بگيرد. آسيب‌پذيري اقتصاد از تحریم بايد کاهش يابد. قدرت دفاعي بايد افزايش پيدا کند. اجماع و وحدت داخلي بايد گسترش پيدا کند. تاممي اين متغيرها مي‌تواند به افزايش قدرت ملي ايران منجر شود. اين اتفاق درباره چين هم رخ داده است. براي چين در سالهاي 1920 و 1930 که مورد تجاوز ژاپنيها قرار گرفته بود، کسي اهميتي قائل نبود. چين کشوري چندپاره شده بود. امريکاييها زماني به سراغ چين رفتند که هسته‌اي شده بود. انقلاب فرهنگي را پشت سر گذاشته بود. به ثبات رسیده بود. نشانه‌هايي از اقتصاد نيمه شکوفا در اين کشور دیده ميشد. اکنون نيز ايران چاره‌اي به جز قوي شدن ندارد. البته که قوي شدن صرفا به اين معنا نيست که در آستانه دستيابي به سلاح اتمي قرار داشته باشيم. انتخاباتي که برگزار کردیم. اتحادي که به وجود آمده است. تاممي اين موارد حامل پيام‌هايي است که طرف مقابل را مجبور مي‌کند با ايران وارد تعامل شود. اينکه فرض کنيد ايران به حمايت از عمليات 7 اکتبر متهم ميشود و امريکا در واکنش به اين عمليات دايم پيام‌هايي را مخابره مي‌کند به ايران حمله نشود خيلي متفاوت از زماني است که جورج بوش ناوگان امريکا را به منطقه مي‌فرستاد که منطقه را شخم بزند، الان مي‌ايوند که جنگ نشود. دايم تاکيد دارند که خواهان تنش نيستند. به اين دليل است که توان ملي ايران افزايش پيدا کرده است و اتفاقا فقط به دليل موشك و پهپاد نيست.

در رويکردهاي کلي جمهوريخواهان و دموکراتها تفاوت چنداني در قبال ايران وجود ندارد. اختلافها در تاکتيکها و روشهاي اجرائي سياستهاي آنها است. از طرفي جمهوريخواهان اين ادعا را داشتند که برجام توافقي ناقص و مضيق است. براي ما البته که توافق موردنظر

جمهوری خواهان قابل پذیرش نیست. می توان با وجود این شرایط و چالش های موجود بر نقاط مشترک و قابل دسترس میان ایران و ایالات متحده تاکید داشت و بر سر این موارد مانور داد؟

ایران در بعضی موضوعات به جمهوری خواهان نزدیک تر است و در بعضی موارد نیز به دموکرات ها نزدیک تر، این بحث را باید مصداقی ارزیابی کرد. مثلا در مورد مباحث جمعیتی و خانواده و کنترل جمعیت به جمهوری خواهان نزدیک تر هستیم. مانند مساله سقط جنین یا موضوع کنترل جمعیت، مبارزه با دگرپاشی هایی که افراطیون امریکایی دارند. در مباحث اجتماعی با جمهوری خواهان نقاط مشترکی داریم. جمهوری خواهان محافظه کار و به لحاظ اجتماعی اخلاق مدارتر هستند. اما در بعضی مسائل با دموکرات ها دارای قرابت هستیم. اما در برنامه هسته ای ایران تفاوت هایی میان تاکتیک های جمهوری خواهان و دموکرات ها در قبال ایران وجود دارد. جمهوری خواهان معتقدند که ما یکبار برای همیشه باید با ایران وارد مذاکراتی جامع شویم. نه فقط مسائل هسته ای بلکه با ورود به تمامی موضوعات مورد بحث، یکبار برای همیشه با ایران به نتیجه برسیم. ادعای مایک پمپئو هم در این راستا بود. از مسائل هسته ای و موشکی گرفته تا مسائل داخلی ایران باید مورد مذاکره قرار بگیرند و حل شوند. اما دموکرات ها معتقدند این امکان که تمامی مسائل مرتبط با ایران به صورت یکجا حل شوند وجود ندارد. از حساس ترین موضوع که مساله هسته ای است آغاز می کنیم و به تدریج جلو می رویم. بنابراین اگر دموکرات ها روی کار بیایند همچنان رفع تدریجی مسائل مورد مناقشه را در دستور کار قرار می دهند. اگر جمهوری خواهان روی کار بیایند به دنبال حل مسائل با ایران به صورت یکجا خواهند بود. به این دلیل است آقای ترامپ در این رابطه معتقد است که اگر با ایران تماس بگیرد تمامی مناقشات موجود میان ایران و امریکا حل خواهد شد. او این ادعا را دارد که اگر من یکبار با رهبر یا رییس جمهور ایران صحبت کنم تمامی مشکلات را رفع خواهم کرد، اما دموکرات ها پیچیده تر عمل می کنند. فراموش نکنیم سابقه ای در این رابطه و درباره رویکرد جمهوری خواهان و دموکرات ها وجود دارد. اگر درباره تفاوت این دو جریان این سوال را در سال 2020 از من می پرسیدید میشد این ادعا را داشت که اگر دموکرات ها روی کار بیایند امریکا به برجام بر می گردد. اکنون که سه سال از ریاست جمهوری بایدن می گذرد و اینکه همچنان به برجام بازنگشتند مقصر ایران نیست. فارغ از اینکه آقای باقری یا حتی آقای امیرعبداللهیان چه می گفتند. ادعای زمستان سخت مطرح شد. حتی قانون راهبردی مجلس و... تمامی موارد مذکور را که کنار بگذاریم

مساله اصلي فرمان اجرايي رييسجمهوري بود. فقط يك كاغذ را مقابل بايدن ميگذاشتند و او آن را امضا ميکرد امريكا به توافق برجام باز ميگشت. هيچكدام از اتفاقات درون ايران تاثيرگذار نبود. آن چيزي كه بايدن انجام نداد به دليل خواست هيات حاكمه امريكا بود. من اعتقاد دارم خروج امريكا از برجام خواسته شخص دونالد ترامپ نبود و اين مطالبه دولت امريكا هم نبود. اين هيات حاكمه ايالاتمتحده امريكا بود كه دنبال خروج از اين توافق بود. چه قوه مجريه و چه قوه مقننه و چه جمهوريخواهان و چه دموكراتها و كساني كه در دولت بودند و افرادي كه خارج از دولت بودند اين خواسته را داشتند كه برجام كامل نيست و بايد از آن خارج شد. اگر در سال 2018 اين خروج اتفاق نميافتاد ممكن بود دو يا سه سال بعد اين خروج رخ دهد. اگر در دولت ترامپ اتفاق نميافتاد حتما در دولت كلينتون اتفاق ميافتاد. اگر اين خروج در آغاز اين مسير 10 ساله رخ نميداد امريكاييها حتما با يك بهانه ديگري، حتي دموكراتها نيز از اين توافق بيرون ميرفتند، چراكه خواسته هيات حاكمه ايالاتمتحده بود. از اين جهت در كليات سياستهاي جمهوريخواهان و دموكراتها تفاوت وجود ندارد. اختلافات در جزئيات است كه اين جزئيات نيز خيلي اهميتي ندارند كه بخواهيم پيشبيني كنيم در صورت پيروزي كامالا هريس امريكا به توافق هسته‌اي بازميگردد يا نه. دولت بايدن به اين توافق برنگشت، دولت كامالا هريس هم باز نخواهد گشت. دولتهاي بعدي هم بر نميگردند مگر اينكه ايران برجام پلاس و برجامهاي 2 و 3 و 4 را بپذيرد. درباره برخي موضوعات اما به جمهوريخواهان نزديكتر هستيم. مثلا درباره ايدههاي ترامپ مبني بر هزينه نكردن براي حضور نيروهاي امريكايي در منطقه. اين ديدگاه به ديدگاه ايران نزديكتر است. ايران ترجيح ميدهد شخصي مانند ترامپ روي كار باشد تا بتواند نيروهاي امريكايي را از سوريه و عراق اخراج كند تا اينكه شخصي مانند كامالا هريس روي كار باشد كه معتقد است بايد حضور خود در منطقه را پررنگتر كنيم. وقتي ترامپ اين موضوع را مطرح كرد كه قصد دارد 2000 نيروي خود را از منطقه فرا بخواند خيلي از مقامات امريكايي با او مخالفت كردند تا جايي كه او اين خواسته خود را پس گرفت. اما اين ديدگاه مورد توجه ما قرار گرفت. عليرغم اينكه با ترامپ به دليل ترور سردار سليماني و خروج از برجام دشمني شديدي داريم اما در اين مورد داراي اشتراكاتي هستيم، چراكه ايران هم خواهان خروج امريكا از منطقه است. اگر ترامپ روي كار بيايد و خواهان خروج از خاورميانه باشد قطعاً ما استقبال خواهيم كرد. اما بر سر مسائل هسته‌اي عكس اين قضيه وجود دارد.

منبع: روزنامه اعتماد 11 شهریور 1403 خ